

خالد حسینی، نویسنده «بادبادک باز» بر عکس راوی خود، امیر، پزشک است و پس از در هم ریختن اوضاع افغانستان در نوجوانی همراه پدرش که گویا دیپلمات بوده به آمریکا مهاجرت کرده‌اند. پزشکانی که به ادبیات رو می‌آورند و نویسنده می‌شوند، معمولاً دید دقیق و ریزینی دارند که شاید برخی دیگر نداشته باشند. مثال‌های فراوانی از این دست در تاریخ ادبیات هست که از چخوف و بولگاکف روس گرفته تا سلین فرانسوی را شامل می‌شود. البته این دقت و ظرافت معمولاً در خلق و آفرینش ادبی است.

خالد حسینی هم از این قاعده مستثنی نیست، بویژه آنکه در مکتب نویسندگی خلاق در آمریکا دوره دیده و توانسته از عهده ساخت و پرداخت داستانی که می‌خواسته برآید. مکتب نویسندگی خلاق معتقد است که رمان و داستان‌نویسی آموختنی است (که صد البته محل بحث و مناقشه بسیار است و فعلاً جای آن نیست) و اگر نویسنده‌ای از استعداد و خلاقیت ذاتی برخوردار باشد با آموختن اصول رمان‌نویسی، مثلاً پیرنگ، گره افکنی، گره گشایی و رعایت شگردهای رجعت به گذشته و سایر فنون ادبی می‌تواند اثر جذابی بیافریند.

اما سوالی که برای اغلب خوانندگان ایجاد می‌شود، این است که چطور رمان «بادبادک باز» می‌تواند مرزهای بسیاری را بشکند و جهانی شود. پاسخش به نظر من، گذشته از اینکه رمان به زبان انگلیسی نوشته شده و اولین رمانی است که به طور جامعی با روایت قصه‌ای پرکشش به



● خالد حسینی، نویسنده رمان بادبادک باز

تاریخ بیست - سی ساله اخیر افغانستان پرداخته ساختار و چارچوب قرص و محکمی دارد و ایرادی در منطق روایتش دیده نمی‌شود، در این است که نویسنده هر گونه تعارف و رودریاستی را با راوی - که طبعاً پاره‌ای از جان و وجودش را در آن به ودیعه نهاده - کنار گذاشته و با صداقت تمام با او (یا خود) روبرو شده است.

آنچه در ادبیات معاصر ما کمتر اتفاق افتاده، یا اگر هم افتاده با حال و هوای چنان فرهیخته و پیچیده‌ای بوده که مخاطب خاص پیدا کرده، نه عام. همین جاست که می‌توان دو دسته رمان را از یکدیگر جدا کرد.

بارگاس یوسا در صدد نوشتن رمان‌هایی بوده و هست که در عین برخورداری از شگردهای هنری والا، عامه کتابخوان هم از آن استقبال کنند و هر چند در سطح جهانی از این نظر موفق بوده، اما توجه کنید که در ایران کمتر رمانی از او به چاپ دوم یا سوم رسیده است (با اینکه بیشترشان با قلم مترجمی توانا ترجمه شده است) این هم خود داستان دیگری است، اما بعضی رمان‌های خوش ساخت که در میان عامه خوانندگان و حتی منتقدان جای خود را باز می‌کند، طبعاً با استقبال بیشتر خوانندگان هم روبرو می‌شود.

در مورد رمان «بادبادک باز» دو نکته دیگر را هم باید در نظر گرفت که ناخودآگاه خواننده ایرانی را از هر قشری به خود جلب می‌کند: اول حضور افغان‌ها در میان ماست که هر یک آنها را

فراوان دیده‌ایم و از سوی دیگر تاثیر تمدن و فرهنگ ایران بر افغانستان (بحث از شاهنامه در قسمت‌هایی از کتاب هست و صحنه‌هایی از آن، از جمله سهراب کشان نقل می‌شود و اسم پسر حسن سهراب است. پدر امیر برای دیدن مسابقه فوتبال از تلویزیون به ایران سفر می‌کند. دوبله فارسی فیلم‌ها در ایران انجام می‌گیرد و امیر تصور می‌کند جان وین به فارسی حرف می‌زند و...) و دوم بادبادک که در فرهنگ و سنت‌های ما سابقه تاریخی دارد و همه آنهایی که هم نسل من اند در زمان کودکی با این بازی سر و کار داشتند.

فرق بادبادک بازی با بازی‌های دیگر در این است که بخشی از رویای پرواز بشر و میل او را به آزادی در بردارد و هر چند امروزه در کشور ما کمرنگ شده است، اما در بسیاری کشورها، بویژه آسیای جنوب شرقی و برخی کشورهای دیگر سنت آن با پشتیبانی یونسکو ادامه دارد و هر ساله جشن بادبادک بازی با رنگ‌ها و طرح‌های متنوع در نقاط مختلف جهان برگزار می‌شود و آن را سمبل دوستی و برادری می‌دانند.

در کتاب «بادبادک باز» نیز همچنانکه از عنوانش برمی‌آید از همین سمبل برای دوستی امیر و حسن که از دو قوم پشتو و هزاره‌اند استفاده شده و همه صفحات رمان صلح و دوستی و برادری اقوام و بازگشت به اصل و ریشه و فرهنگ و قومیت خود را تبلیغ می‌کند و جنگ و ویرانی را مذموم می‌شمارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی